

۴۸۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵

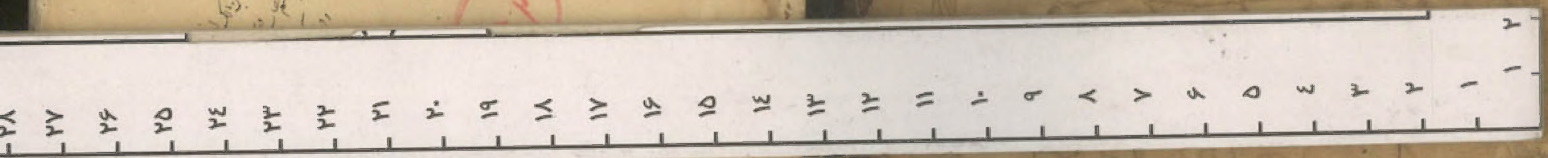
۱۳۲۷

۲۹

بسم الله
 نام این کتاب غریب که جمع بین لغت و فقه است
 معلوم نشد از بعضی جاها بر این کتاب مضاف شده
 یعنی خلی فیض است که کتاب بسیار غلط
 نوشته ظاهر این صاحب و خاندان
 هر نقطه که است همچو ع
 نمیشود که در مقدمه باشد
 اگر هم این درست بود
 خط میانی و ششده
 در ظاهر بود

۱۳۴۴
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت کتاب ۹۱۲۸۲
 شماره قفسه ۱۵۷۳۶

کتاب	نص
مؤلف	ابو الفتح قرطبی
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۷۳۶



مرا درست هرهای خوشتر فریاد
 که هر یک بدگوئی هم دارد درم ناساد
 ۱۵۷۳۶
 ۹۱۲۸۲
 بزرگترین هنر در علم اربعی نیست
 زمین میسر که این نام بدترین است
 هر قطعه ای که میخواهند از آنکه نماند
 کسی که باورشند همای را از خاک و رمل درین
 کاشی بنیادی بدیدید و یکبار و ششاد
 که در حفظ از دست خط خود
 اردو و بی خودی و سر خود

چون شرف
 از غیب و از غیب
 از غیب و از غیب

و در هر یک
 و در هر یک
 و در هر یک

بسم الله الرحمن الرحيم
باب اول این قطعه دو نظمین گفته اند

نظمین

اَجَنَّهُ بِالطُّورِ بِالْخَالِ وَالْخَالِ خَالِ
شام خال خال ابو ذال ان وان زمان
شعر بیت و بیت خانه روح جان و جانار
نخن ما ماء آب و نون ماهی ماهی چیت آن
غیر نادانی و نادانی ندا کرد و حل
احمر قانیست آلو آخویشان و کسان
جود و برهان نار نار آتش شجر دار است دار
خانه و رایت علم دان و علم نام و نشان

مهرشهر

جرب نرم و نرم و نرم لاغر دان تقیض نرم نرم
نرم عض و شیر دو شیدن با نکشت میان
حبه ذره ذره موم و لحیه ریش ریش پر
هدیه ریشه ریشه بکتا پس ز بال مر فکان
فالشته قحبه و قحبه کبک تر خوان ظلم جور
خود عود و مات مرد و مرد جمع امر دان
مرد مرد و مرد و مرد و مرد و مرد و مرد
لذغ دان و ساحه صحن و صحن صلح مردمان
فیجوریم و یم آهو فعل کرد کرد طرد
عروق رک رک بستار حرم کنه بر دیگران
بلد شهر و شهر شهر شهر است مغرب شام شام
راست از قدس دمشق است و حلبی تافه وان
لیس نی فی خام حه تا و تا این زن چو ته
خیز کین کین وصله از گوشت در فرج زنان

مسافر

دایم الدائم
از قطعه و شعر

مصر شهر شهر ماه ماه آب و خوف سهم
سهم تیر و منفحه دم دم بود خون روان
سبعه هفت و هفت بست و جاحه تیغ ابله ان
دست صدر و صدر و سینه سلت جوجو
تقع سود و سود و سود و سود و سود و سود
کرم دان معر دو و دو و دو و دو و دو و دو
لهو بازی بازی باز صد و باب در
در نکویی غنیمت خیر و شر پیکران
بر دو فاقع سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
مشر بر خانه قوس و قوس و قوس و قوس و قوس و قوس
معز بن بزهات انف رام رام اهو پیچه
شان میش میش مرچ شیر میشان بزان
غرس سور سور بار مال مملوح شور
شور فتنه فتنه فتویش و کشش با امتحان

سفل زیروز بر چه پنبه مراره زهره است
زهره تار یکی و خوی و سپیدی عیان
مخل زنبور عسل زنبور سک دان بدو
مه مکو سجد لو و دلو بر چی را سمان
معنی قشایار است و خیایر خوب
طاس حرف طه طه قطع طریق و جنیدان
مصع ثانی من حیت المعنی فارسیست و معنی
سم اسم و سنج و تحت و لیس صرم
زهره و بزه زین و شیب و نی حرم
زهره و بزه زین و شیب و نی حرم
ورد جامه زیب و کوه خام و کرم
هر صی از دو مصع این قطعه قلب مصع
دیکراست و الفاش مرتب و بد و ن از هم مود
لعب و برد و لوح و حجر خلق و عرف

لهو و سر ما فهمه را تا نغری بوی

فرغ و قلخ و ریخ و نخل در ب و بعل
شاخ و بانگ سود مور و راه و شوخ
هو و مخ و حمر و جزم بیخ و طبع
هرزه ریر است و یار و پیشک و سودا و نخ
عبط و عیب و میخ و حق و وجه
کذب و عار و خلط و دیدن کون و زوی
رهن دمع و نثار و قوم و حلم و خوف
مند و اشک و کار و جمع و خواب نوی
فج و ملح و موق و مروت و عمد و فخر
فرقه شور و کول سرچین و صد و جوی
ترجمه مصرعی مقلوب المستولب و تشریح معنی
فکر یوم و قبل و تحت و باید و صبح
رای روز و پیش و شیب و روز و یار

سرجار

سر و حلو و بعد و وادی موت و سهل
را و ذکرم و دو و در و در و مرگ زار
فخذ و سید کتر و حرب و ضغن و حرو
ران نیک و کنج و خند کین و ناسر
عون و حرو و حیه لیث دب و شجر
راد و سرخ و وریش شیر و خرس و ولد
انق و طین و قدر و مکر و قهر و ایم
رام و خاک و دیک و کید و کلخ و مام

قلب معاینی معانیست

خبر و کفک و ثور و بکم و دلسفل
نان کاک و کشک و کنک و در و در
عرش و عدل و عرف و ام و بول و طحل
تحت و داد و یوب و مام و شاش و نذر
تمام مصرع عربی این قطعه مقلوب المستولب و تشریح
بن خط مسطور است

بیخ و قطن خط و رعب و غضب و حرب
عقد و مینه سهو و وسعت قطع و جنگ
حب و کرب و متع و غبن و فیض و نوص
بهل و غم جز بیان وجود و سر نک
سرج و خلق و لب و لب و صبح و سنج
زین و نا و بانگ و لعل و قصر و سنک
جنس حرام و بیل و بجل و قلع جرس
نغم میل و قوم و بیس ندری و رنک
صوب و ضیف و تیغ و ضم و برك و تیغ
راه و مهمان ضوع جرم و سینه شک
برج و بضع و بحر و طبع و نطق و عیب
صعب و بیانیم و بختن کفت نند

این قطعه رو بحر است

غالب

غالبه بوی خوش و عالی کران
مضطربه میخانه و خمهانه
حالیه دو شده و نا قه شتر
خائفه ترسند و ساعی دوان
دجله شط و شاطی و ساحل کران
جاریه چه کشتی و جاری روان
ملیره دست چه صف پیشگاه
معرکه لشکر که و ظاهر عیان
مسبله ره مسئله جای سوال
منقصه عیب آمد و وسه نشان
معرفت آمرزش رحیم خدای
معرفت اصحاب و عالم جهان
او شک آن یفعل نید کنای
زود آنکه کند نیدان

مرتبه جامان مملوح شعور
طافه نوچه طغ آمدنها
شارقه رخنه و شمش افتاب
هاشه حیران منته کمان
این قطعه در مثلث است
که غلاف استین که چندان

سحر طرب مسحر طرب و طرب طیب
عاسب دستار سب دشنام سب
حله پوشش حله خوحله علف
خل سرکه خل و خل یار و حبیب
نغم و نغم و نغم گفتی خطبه کار
خطبه خاهش خطبه گفتار خطیب
قطب میل آسیای کوکبی
کو بود بافر قدان درام قریب

هست

هست قطب و قطب هم مانند قطب
در لغت امثال این نبود عیب
خواب حلم و برد باری حلم و حلم
جمله آن هست لبان ای لبیب
این قطعه مقطوع الالف است
رح حربه نیزه بیضه خود منطوقه که
حب بریدن جبهه زنبیل حرمین که رب
نبر و سیف و جبهه تیر و شمشیر و سپر
جلب جزب و بشیر و و شیدن حلیب و حلم
کبریز مرد فریبیده خرقه سیر
دزد خلب و بزده دال خلب و غم و غم و غم
شیب تحت و سفار و علو و فوقه و دجه و زده
صفر روی زب و زینت قصه فقر و زده
سکه کوی کوه و روزن و هکذر یغی و غم

تند خور و سر و سب معر و نو خونی سب
فت و ریزه قت سخن حلیب حدیث سب سب
حم پدیزن حلیله بعل شوی زن عرب
طبع بخان خربزه بطبع و جمع در در
صبر خرم شصبت سختی و غم صبر
این قطعه مشبوع است
پوی مالی شوایر بیان کنی لایعری عریان
تسخیر خلیجین پیمان کران عالی رخیب ارزان
صوفی ظاهر کسا جامه قوی قادر و صحنه نامه
بهری باهر قلم خامه جلی ظاهر خفی پنهان
عج لکری کوری بکم کنی بطردوری
سنه تنگی علف دوری بله دنگی غمی نادان
عنا قوت و کالانه عنا شدت کنه شانه
فرج بهجت بود لانه سنا رفت جراب

دولت

دوادار و حصیر و نندان و یقین بار و رجا نندان
اقط پنبه علاقه سندان تنق بدخوبق
این قطعه و الالف است
کار فرمایند امر کار
پاسبان حارس امین دن استوار
افتتاح آغاز و آخر انتها
عاهه آفت سام ابو ص سوئما
ارس تاوان ارب حاجت عام سال
الرضا صاحب خداوند است یار
ام مادر مخ برادر بال حال
ذاک آن اجاس الوه مسایده جار
التوا سباب و میدان متاع
دارخانه جامکان رمان انار
این قطعه تجنیس تام است

یوم نون و نون روز و خواب سیر

قبل و قبل و قبل پیش و پیل و شا

مسك و مسك و مسك و مسك سنگ نخل

بلند و بلند و بلند و بلند و ماه

خلق و خلق و خلق و صوت و حق

تیر و تیر و تیر و نقد و کوه چاه

روح و روح و روح و روح و جان شوی

شرح و شرح و شرح و شرح و رود راه

ظهر و ظهر و ظهر و پیشین بار و پشت

بین و بین و بین و بین میان انجیر گاه

میان معانی مصارع اول و ثانیه تجنیر است

فوم و شیخ و رجا و سیر و پیر و پای

سید و سهم و فوق شیر و تیر و نا

حوب و عیب و اکو و خند و حسد کوی

افرنیاز

ضبح و غیظ و سکه خند و خشم و کوی

صبر و صقر و قطف بار و بار و بار

حب و غنچ و حرو و تار و ناز و ناز

غیر و ملح و بزر و میخ و شور و چا

حب و حصن و مرتبه منع و سور و چا

نهر و وعظ و ضلک و جوی و پند و

طبع و عقد و پنج خوی و بند و بند

این قطعه در الفاظ مشترک است

دنجیل دینه موم و انکین آمله

جوه و فیر و نه و یاقوت و صد و

سفره و کرباس و طشت و طاس و سیر و زری و زر

عنبر و افشان و صابون و جام و طنبور و

صبر و صمغ و مهر و کاعذ و دوات و بقل و

کاس و دکان و شهر است و هر یک را یک باب

تخت و تابوت و جان و جاده کیمیا

سمایا و نوا و تشنه و شاه و رکاب

یاسمین و نرینه خلوات و نرینه و نخل

حقه سله ستریان کافور و میوند و سله

این قطعه غیر منقوطة است

ملك و مال و احوال و حول و سال

مسك و كوه راه و راکو مهر

مرک و سام و سال عام و سول کام

حرس و کمر و کمر با حار و حور

دور و دور و راه و کور و کور

سرو و سر و سر و سر و لواک

عصر و عهد و سر و سر و آمد

درد و دار و دار و دار و سر

عدو و دار و کمر و امر و سلم

کوه سدا و اصل کوه و سر

این قطعه در ر ق ط است

مخرقه و بیان و باغ و جرمه جوی

اید قوت و صقر باز و خلق خوی

کیکچه و مرغ و جرجر باقل

اضیه و قربان اجل باشد بله

افک بهتان و عضل نه و شه چیم

رزق از رنق و جل پای و بوچه ش

این قطعه در خ ف ا است

زنب کرب و ظمی آهو و ثقب راه

فجره و صب سوسمار و تنب کاه

تیغ سم و بخشش عطا و بخش سهم

نجات لوح و خبی مهمه و حین و هم

شفن کمره شین عکس زمین کمره شقی

سم بخشش کول فتراو رع تقی
باب دوم در الفاظ مشرکه که در لغت عرب
جلولیت و بقدر وسع و لا مکان و کنایه نظم
نظم اکثر معانی ابراد زفته و ان ن
دوازده قطعه است قطعه اول
روح جان و رحمت و قران جبریل و ملک
دین قضا و طاعت و پادشاه و شاه و شمس
حرکتیم الخلق و گفتار پیچیده و آهویچه
جبهه پیشانی و خواری مهتر است عقیبا
قمر داغ و غل بند و غایت و تقدیر کشک
حجر جفر و خاه آب پاره از روت کار
آخر ایشان و سراب و اهل و نفع برش اهل
نور کشک و ابله و کا و نرویت غبار
حر س صوت و ساعی از شب میا شغل

حوا

حول مانی ک و و خاک و گروه اختیار
حال خط پشت است مرع و لای ترا
حجر مای و نمود و خویشتی و عقل و کناد
کید او از کلاغ و قی و مکر و جنک و حی
صقر باز و شیر ترش و ابهای شور زار
عبط کذب و غیبت و دوری مرگ کون
فما ک کافران و سایه نصف النهار
عین چشم و چشمه باران و مال نقد
عیب در میزان و جاسوس و زهر چینی خیا
خارهی در رید و خمر طایر پیکر بال و پر
خالبر و کاهل و پادشاه کامکار
طهر از زرد آب بسیار و سخن چین و کز
ضرب کپن و دشمنی در دگر و سوار
رکوه فتح و مرع و اصلاح و کشتی صغیر

حوا

کلب میخ دسته ششیر و دار حار دار
قطعه الاربعه فی المشرک
پیشه تخم مرغ و درغین مشقوب و حم
معن شاخست میا خانه و خود و دم
خاک کبر و فخر و ابر و اشتراک کرم
رایت کوه طراز جامه و همت اعلم
بیت خواب و خفته حداد و نوحی از سیر
خلق و هر و خلق و شر و راحت و شعرو
لیل تاریکی و لیل و گفت کوی و سمر
جازه در سیر و اسب تازی سر کشیم
سید کز و شیر و شدت هم جلب و هدم قو
سکه کوی و جانها و هم کبر و سب و قو
امتحان جامه و مرگ و کساد و سوقنم
ساق قری و نروان زیر زانو تا قدم

نور

ز لویج منکر و در شجاع و فخر زن
هست راق مالک و معن رفیق و سنین
من و قطع و منت و حداد و جمع او من
قامت و دین و معلم امت و جعش ام
نور سنک و جنک صدر و زانو و زانو
عیر و کور پیانی که باشد فی کیه
هست شاهد حاضر و محبوبی ستر و کوا
بر نیکی و آوردن سوی صراغ
هستی و عرو و طی پنهان نهر و نجر و منع و جوی
در شعل و دزد و زردی سلو طبع و مرع و خوی
نوک بیع و فریبی و بعل نام لات و شوی
ابو تر یاس و سلطان عرب صلح
انضاف المشرک
ظهر یار از خیار مردمان

حوا





فرق فرج همراه وحد زبان
 دهر کول و دروغ و باران خود
 امه شرح و ملت و دهر و زمان
 عقد و ریشه و بند شتر
 سنگ عصار و خرماده اتان
 ملح شپور و شور و سپهر و ملک
 عرض پای کوه جیش پیکران
 فرخ قطع و بخشش و تیر و سیر
 خلف بست و صدق و جمع مردمان
 حلقه نافر شوم و اواز و شراش
 مار اسود آب و خرما اسودان
 قهر خلق عبد و حداد و وصیف
 بحر آبی شور و آسمی پس روان
ایضا فی المشترك

تخریفات

بجنب باران ضعیف و رفیق جسته و کشف
 مستراح و سپرده و جای شترها و سپر
 فایق از شیر و حکم کرد جمع در دیناها
 غالب بر غیر و بکر استخوان اصل سر
 فرج جمع و خرم و خراج آب از قعر چاه
 خلط عام و شیر و بکر طایر و بال پر
 جنب نزدیکی و پهلوی و جنایت داشتن
 دق صل پاره مشهور و جاده شل سر
 معنی قسطا طبع میجد و شهر عظیم
 فضل و عدل و قدر و کان سینت مخطی
 زهوجر و زوکر و ورود و جامه سرخ و دروغ
 قفوبانک مرغ و ایشار و تبیع بر اشر
 کبه سینتی زستان و زبخت مردمان
 عفو قطع و سوف و دهمکر و کاژدادر
ایضا فیها

هدم بارانها و غریب بنا
 هر برفد و زمرک و سال و تاقا م
 عقل نیند و عقل انسان و دینه
 سهم بخش و تیر و جمع او سهام
 ندن ندن پنبه و اکل کثیر
 مصر شهر و مکره و تیری کاه
 هر جمع و فرجه و معفو و جهد
 دو ب حسن و خلق و کولی تمام
 بقس آب خون کبر و چشم زخم
 شاور و ثقیه و سقزما
 اسهای شور و سر نیزه ملاح
 عسب قضیب مردمان اقداح ضحام
 وقف سندان و سوار و عالج باد
 نبل و نقل و راندن سخت و سهام

مولا

ایضا فی المشترك
 معانی حقه هست سر که یاران
 دگر نپره اختان و خادمان و گیاه
 ذهب نروغ و بیضی و تحب ابرار
 خفیف مایل از خیر کردن کوتاه
 برق فساد سقا و تحیر و حیفه
 کنار آنچه نباشد در وقت گیاه
 جماع دیک بزورک نکاح منزله
 جری دایر و قوی رسول هادی
 جامه ماده خراست و حماره طنبور
 بربید استو پیک است و میل در سراه
 سواک کوسنه و لاغری و معالجه
 فناء آب که در بر که است و درین
 تنیه استر و کا و دو ساله و عقبه

افزع كل ونيع ومار با مال
ام مادر واصل جمله اشيا
چخدمت وز فتن بكعبه
حرفه وفوج وجمعش احيا
خل سرکه و جامه كه پوشيد
مرستاق و ملا و شمس سنيا
در منازخم و درون هر چين
لجه زير و چشم و جوف در و ليا
رخت كند دست بجاي هوار
حب عاشق و ميقرار و شيدا
موق الحرق و مورد و كوشه چشم
لباطل و قتل و عطف و اخفا
سن كاوس و سال و دندان
استار تر از و سپرها ها

عصفور

عصفور كتاب و جوع و كنجشك
صلع اشب كم و صعب صحل
زنبور سلك و لئيم و بدخو
شارب فله و بروت و نسقا
فلاح مكاري و مزراع
ديك دره كروه و هما
نوف حوت و دوات و حرف معلوم
جن ديو و فرشتها و تنها
في المشرق كه ايضا
بديع امر و معروف و رزق حديد
علم رايه كوه و نام و نشان
دج ظلمت و درمكه بيهن
حوامل پر دست و ايسينا
عرض اشتياق و مراد و ملال

سواد شب و استانه جان
سفاعيت و كور و خاك و سفه
هم بخش و خفت دشمنان
صياصه حصول و قرون حصول
صدا صوت و پوسيد استخوان
كذافي الشتر
نصيف خادم و انضاف و نيمها و خراز
ثقيب بيش و قوم و معدن و فرهار
كفام جوجه و تاريكي و شب روشن
دماغ اسب علامت ز سنك در كلسا
مسح عيسى و مسح و دره ساده
يمين منارات خرب و عهد ضد ليا
مصاصيت و ما تم رسيد و مجنون
هلال ماه نو و اسيا و ماد و غبار

عقيق

عقيق پيه و كرم و قديم و پوسيده
غلام چونكه در ايد بركه احرار
عجوزه پيره زن و كاوس و پوسه و مي
حريز كنز بربان كار و جانب انهار
قطيع پاره و قحط آهن و مانند
دگر گشي كه نمايد سوار ي بسيار
عرب حيا و در شتى دست و آب و كيم
پايض ضد سواد و سپيدي ابرار
نقيض عبد بود و حر و خيارد و لطيف
دگر ميانه هر چيز و جمع احرار
نقاب پرده و ويند عالم زيرك
قمر سپیدی ماهست و جمع اوقمار
جنازه ميت و تابوت و مشرفا بر موت
عروض جدي و طريق و تراز و اشعار

فلس بحاب عیای نکو آب کثیر
 همی جوی و قداح بزمک نصف نهاده
في المشرکة ايضا
 سن دانه ز سیر و بزیر و کنگ و سال
 کوکب ستان مجلس و جمعی مردمان
 فایق تخیف و لاغر و غالب تعب بخود
 یحسوب کار مهتر و نوعی استخوان
 ابو امور باطله مادر هات
 صب کول و خشک دهن و لب کورگان
 عصفور میخ کشتی موی جرادین
 زاهق مقیم لاغر و بیمار و ناتوان
 انلس مکان بی برو سیر و سریع و نرم
 سید حلیم شوهر و سردار مهتران
 قرامت و کتار شمشیر و شاخ و دهر

فهر

فروج جوجه قبه و کوچک در لیستما
 علوی متاع و لعل و ملح ابرو موی خوش
 شاطی بعید و قاهر و ماکر و دگر گران

باب سیوم در مقطعات

یعنی پوشش بتوشیحات متعده شوعه و در قطعه مصدر است
 بکلی و حدیثی و آیه در آن حکایت همه بتوشیحات ابرار
 شده و این حکایت حکایت اول در او ان اشتغال
 بترتیب این کتاب و نظم و تالیف این نصاب کار که طبع
 افروخته شدی جهت ترتیب دماغ بمالعه کتب تفاسیر و
 احادیث و سیر میگردان کلال و ملال بزوق و
 حال مبدل شدی اتفاقا روزی در شیر بقره نظرمی
 علی نیتها و علیها السلام رسید غلامان طار اسرار
 قرانی و سیاحان آثار انوار فرقی که واقفان و فانی
 این لعل و در موز و عارفان نکاست صحابی کنور اند

چنان سپان کرده اند که در معنی ملاقات حضرت موسی
 جهت تعلیم از حضرت حضرت الهام سر فقط نمود حضرت
 حضرت خود که این مشغول کار میبود و است که هر چه
 از این من مده کنی بر آن صبر کن و از اعتراض
 بر آن اعراض حضرت موسی قبول نمودند تا رفته
 و بشهر انطاکیه رسیدند اهل آنجا ایشانرا ملاقات
 نکرده در شب سرما ایشان در صحرای مانده چون روز شده
 در آن حواله دیوار را یافتند مایل با نهام خوابیده السلام
 بتعبیر از قیام فرمود و از حضرت موسی استمداد نمود
 حضرت موسی فرمودند که قوم حج ما را ملاقات نکرده
 و بشهر نکرده اند چه لازم که کیم ایشانرا راست سازی
 و شکسته ایشانرا درست کنی حضرت جواب فرموده که
 چون صبر کنوی و عهد شکسته را آن بگویم و آنگاه از تو
 مفارقت جویم فرمود که این کار با هر کس کار کردم

بلال بر

که درین شهر دو بیتند یکی اصرام و یکی صهارم و ایشانرا احدی
 بود هفت پشت یا هفتاد و اند اعلم زاهد صالح مسیحی بکاش
 و در این برای دیوار و لوح زین نهاده بر آنها نوشته که
عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرج وعجبت لمن
ايقن بالتار كيف يضمك وعجبت بالاحساب
لم يعمل بالسيئات وعجبت لمن ايقن بالجنة
كيف لا يعمل الحسنات وعجبت لمن ايقن بنزول
الدنيا وتعلبها كيف يطمن اليها لا اله الا الله
محمد رسول الله و این دیوارشان آن کج
 ساخته و دعا کرده که حق نگردد و وقت احتیاج آن کج بی
 رنج بدیشان رسد تا بخلق محتاج نگردد و از عین آن
 الوام که کج ظاهر و صورت رست راحت دینور میبیند
 و از فواید و حکم این کلمات با برکات که عبارت از کج
 معنویت سعادت افزور باشد و بمن صلاحیت

آن دعا سنجی باشد و آن نشان تا غایت مانده اگر نمیگوید
 آن نشان بر طرف ستر و آن کج ضایع گشتی این بگفت و آید
هذا فرق بيني وبينك بخواند قفر خوار است که این
 حکایت را در این رساله با بلیغ و جهر ادا نماید قطعه
 نظم نمود در لغت پست و شش بیت متضمن پنج توضیح است
 از اوایل الفاظ ثانیه و ثالث این الفاظ ثالثه و چهارم
 از آنها با هم تمام حرفین این پنج میشود که عجبت لمن
 ایقن بالموت کیف یفرح تا آخر و توضیح چهارم
 از اوایل الفاظ اول مضارع ثانیه و نیم از اوایل
 الفاظ ثانیه مضارع ثانیه و از این توضیح این آیه
 بیرون مرآه و اما الحمدان فكان لعلهم
 یتمین فی المدینه و كان تحتها کثر لها و
 كان ابوهما صالحا فاراد ربك ان یبلغا
 اشد هما و لیستجا کثرهما الحمد لله و منه

جود

حیث الارادة با تمام رسید و از جهت سهولت
 استخراج حروف مطلوبه بر سر هر مکتوب گشته
القطعه
 عجز صغف عجم کنکی عجب کبر
 و ام دین و کراشیان جانب کنار
 بتخریم و بت سولع تلل این
 مایه خوان امت تو معجز خمار
 لحه لحظه ملح دیدن من چندان
 الیه دنبه آب پدر ضرب سوسما
 ناس مردم نار آتش اید مروز
 حد سعاد و لذت دهن سستی عیار
 یقین معنی یقین معنی غلام
 ارب حاجت ماه آب ارب کار
 نیش کندم نام خفت و زوج شو

فك خلاصی حاجب و عون است یار
 الخدا و الحس لعق الارطوط مر
 انتها پایان لحیه مریش دار
 موت مرک اتباع نوالها موحی
 لغو باطل افترا بهتان شمار
 کید مکر ملته مودینا جهات
 لاف کذب و ارس تاوان کهنه غای
 فی حد و عیسوب سیر و کیف چون
 نبل جوید باز بکت حبک خار
 فود شها ملک مال و فیل میل
 نبل کام بت بس بلیل هزار
 حول سال و الفه عادت طهر در
 تین انجیرا بجا کاسب پیشه کار
 عجم صد اسمها صفا ینبوع عین

میر

میر حاکم نیر کوه انظر پیار
 نبل جزم اتبع تریح همت سرور
 بقی منع تلبعه قوت و قطف بار
 لمس نرمی دهل برس الحاد کفر
 باس حرمان عاب بپشه خانه دار
 ناب دندان جبین ترس الصاق دهل
 لحد کسر و اشک دم و حق عقار
 یقط سپاری و لم نه لمر و
 دن فضا و دهن مرو عن القرار
 نبل تیر و نای برق الامکو
 بف کردن مات مرد شهید مرار
 الیت قد یلحم الله حق
 و لم نزل و یلحم به یس و ثار
 ناد سنجی یا لعل تحت سبلا

افش شادی ست ششس از بیچ چها
 ساگر کج خجست هشت مد کشر
 تحفه هدیه خوقه پاره خرمار
 کین غل لامه منار سم اش
 نهم بهتان جان قبان هر مدار
 قیج سک و مد قصد و صم
 کتر کج و کن عطا غرض غدار
 صبح خند ملا بر البته جزم
 زادق منه زانیه که ناسکار
 کون بودن حسن خوبی لامه دج
 لهو بازی هم غم و رهان افار
 و دیت اندک ثمان هیجا حیه کس د
 با اصل و امین است استوار
حکایت ثانیه

بزرگوار

شیر از شها که در غایت عزت و نهایت نفک بود بهجت
 رفیع ملال بمطالع رسایل صوفیه مشغول شد رساله
 از رسایل بنیخ مطالعه منمود باحوال منافع رسید و سخن
 بکر نشیمنی کشید این کلام در نظام از ورور بود که
 چهار صد استاد هم رسیدیم و بر همه حدیث خواندم
 و از چهار هزار حدیث که برایشان خوانده بودم یک
 حدیث اختیار کردم و بران عمل میکنم زیرا که چون دران
 حدیث تأمل کردم و از دران مندرج یافتیم و آن است
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی یکی از اصحاب را
 نصیحت میفرمود که اعمل لدنیاک بقدر مقامک
فیه اعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها اعمل
لننار قدر صبرک علیها اعمل الله بقدر حاجتک
 الیه بفرخواست که این را در یاد بدار این فصیح
 مزین سازد قطعه نظم نموده در لغت مشتمل بر هجده

قدم بی قفردیک و شیراسان
 در دروها و بر به صاحب تیغ
 مرصاض از زین رخ و نو قمر طلغ
 مقابل در و برو قاتل کشند
 بوی عاری اجل مرگ عبده بنده
 اما تل هسران یک واحد او هو
 کلف عشق و تکبر کبر میکو
 کفالت ضامنی فیها درانها
 غلبه روان الی تاج حرق
 بسیر اندک هوا قم کد
 هدر ضایع بمن شهر و جل مرد
 هم پیری مل امیدم شاه
 ابد با بیان هالینخ من ماه
حکایتان

مضمین چهار تو شیخ دوازده مصارع اول و دوازده شیخ از
 مصارع ثانیة و دوزخ الی نادرا که از هر تو شیخ ضعیف تر
 میگردد و اینانی غروف مطلوب بر سر خر منسوب
والقطع کمنه
 اعانت یاوری اعطینخشا
 اعارت عاریت اعدام افنا
 ملال اندوه و ملسانم هموار
 ملک سلطان ملی پر عسر دشوار
 فی تردمن و جومنا للجل نمود لله خدا را
 نمایه نوکری خرق سوزناخ
 نای دوری قسارف اشنا
 اکابر خواجها تکبیر بسیار
 و با سواست لاین نزمی شک
 بفرکا و قدرت فخر داندان

قدم



سبب نظم این قطعه آن بود که رساله از رسایل شیخ در مطالع
داشت در باب قبول توبه از او بیان آن روشی و
ناقلان اجازت مطهر حسین روایت کرده اند که زوی
خواهر کانیات صلی الله علیه و آله وسلم خلیل خود را
رسول ملک جلیل یعنی جبرائیل را گفت که ایلیس را
مزدمن از جبرائیل علیه السلام آورد نزد حضرت او
حضرت فرمود که ای ایلیس توبه کن تا از حق تقاضا درخواه
کنم که توبه تو قبول کنه گفت توبه نکنم حضرت فرمود که
ای درو در توبه کنی گفت تا هر چه خواهم بکنم اما گویا در
دارم که هر که در وقت مرگ آن چهار کلمه بگوید توبه او قبول کرد
این بگفت و غیب شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
از جبرائیل سوال کرد که آن کلمات کرامت گفت اینست که
سبحان الغنی الجبار سبحان الملك القهار سبحان
الکبریا سبحان الواحد القهار اما فی طریق دار

که حجت کرد که در آن فخر این کلمات از خاطر او خارج بود
این ضعیف خواست که این مجموعه را بدو که این تسبیحات
مردن سازد تا هر که بدان عمل نماید امید که توبه او قبول کرد
ان شاء الله تعالی بطریق توشیح قطعه شش سوره بخت در رفت
نظم نمود موشح چهار توشیح که از توشیح اول این بر میخیزد
که سبحان الغنی الجبار و از توشیح دوم این که سبحان
الملك القهار و از توشیح ثالث این که سبحان الکبریا
المتعال و از چهارم این که سبحان الواحد القهار و طریق
السرال بر این سه سوره است **وَالْقُطْعَةُ هَذِهِ**
سند سال سم زهر دان جهان
سته شش سلار و غن کا و دعا
بدن تن بشرا در میضیه خود
بلیه بلا یا و خسران زیان
چرخ سبک حب دانه حبله زر



حیا شهر و عالی و عالمی کران
اذا خاری رقط پلنگت خود
ابو عظم خرم او عظم استخوان
اندام نوادوری نموده موسر
نجیب شتر خوب ساعی روان
افط کنک افرع کیمیل ازل کذب
ابو طالب بست جاری روان
لحن صوت لجه زبان لحم کویا
لحق سخت اسبید وایه نشان
عقب پاشنه من از و کیف چون
وطن مسکن اصل و خیز نشان
زبد کف لکن لال زامیر خزان
ابو جعد که کست لافغ کران
میین عهد که چند بیع اقباب

خط همیه که بود زعفران
نخل بانک زل دایمی مع سراه
دغل قلب و سطی و وسط میا
امه جاریه ای مراب پدر
الیه سوار و خفیه نهان
لبن خشت غراب لیس نه
قم عهد و سو کند نشود زمان
جل کوه فیه در و متن پشت
هلبه بت حواصل بود چندان
الوام یا و عادی قوی
ابو مر نخو کست و تپیان نیا
باب این ریطر کولو اک
ربا سود و میان ریاکان
حکایت رابعه

سبب و سبب این قطعه آن بود که ساله از شیخ مطهر
 بنمود بجای دست سماع رسید و بتقریب سخن بشارت و
 عشق صورت کشید چنان فرمود که در سماع مخاطره
 عظیم است و مذهب حضرت امام جعفر صادق علی
 و سایر ائمه علیه السلام سوار شافعی و امام رضا
 و شافعی بخیر فرموده مشروط بشراطی نموده و مع
 هذا در کتاب ادب القضا فرموده که سماع لکرم و مکرم
لیشه الباطل و لوداوم علیه صاحبه یصیر
فاسقا یجود شهادته و اما سماع که صوفیه
 و اهل الله را مباح است آنست که شیخ بهمین عبارت
 فرموده و العبادة بهذه بدان از شیخ سماع دارو نیست
 که اگر مغز نشی خورد و باد و غیره صالحه دیگرش تا ترکیب
 نکند از قاتل باشد و اگر باغداد و دیگر ترکب کند
 حکم طریقت فرموده اند بچالان خلوتی که قدم

۱۰۲

بر فرق دنیا نهاده و ترک سماعی حق کرده و در میان
 مجاهدت و ریاضت نفس که در مسقط بوده در
 وقتی معین از اوقات و حالی خاص از احوال از
 درجه فرض کنی نافع تر است چنانکه سالک را یکدم
 چندان مزه دهد که سالها مجاهدت و ریاضت دست
 نهد اما یکنوعی از باطل در سماع بغایت مشکلات
للاطایفه و خفاقه و امتزاج الحق و الباطل
فیه اگر خواهی تا نشانی از حقیقت و باطلیت از معلوم
 کن کوشش بکنی باطنی دار و بنشین هوا از فحاش جان بیرون
 آر و بدانکه حق تعالی در تمام نفس قوت سماع نهاده
 و بقدر قوت سماع حق آن مریدانند چنانچه طفل شیر
 خواره در گهواره میکشد و در خواب میرو و در آیه او
 باو از زمین میز بر میگوید او ترک کریم میکند و
 در خواب میرو و این سماع طبیعت است اما سماع حیوانی

حاضر کرد و گفته سلام است در ویش دست دراز نکرد
 و گفت تا تو این ندهی بنده فلاحی کنی من این طعام نخورم
 عرب گفت شما نشا و کنید تا من حکایت غلام بگویم آنگاه
 از بند و بنده کیش خلاص گم در ویش دست بطعام دراز
 کرد چون فارغ شد عرب دست در ویش گرفت و غلام
 برد که پشت نفرشته مرده افتاده بود گفت حال
 این غلام چیست که او کینه که را دوست مبادشت
 من او را زنده بودادم و او غلام حلال و امین بود
 شتر را برادر کردم که طفلان جارود و متاعی برده بودند
 و متاعی در آن ولایت باشد و ما بدان محتاج بود
 و از من جان آنگاه روزه را است او جعفر آجاریست
 و این متاعها فروخته و امتعه آنجا خریده از غایت
 شوق آن کینه که قرار و الام نموده و خواب نموده
 شتر را را کرده تر کن میبندیم بعضی این حدیث

که در وقت شتران در وقت سماع حدیث ضایع مستغرق
 سماع میشوند که از خوردن و آشامیدن بازمانند
 و با وجود تحمل تاب بر کمران ده ساعت روز در باره فرغ از
 و بپایان پریشان گریسته و نشسته میروند و هیچ تفاوتی
 نمیکند و ذوق سماع ایشان میشود و در کتابی معتقدیم
 که بزرگ روایت کرده و قریب که در ویش از قافله رانده
 و راه غلط کرده بعد از چند روز که سرگردان شده
 بخانه عرب رسید جعفر نظر عرب با وی افتاد و سلام
 میگوید باغداد و اکرام خانه الشی مرآه و شتر رفیق
 میکند و بترتیب طعام مشغول میکرد و اصحاب
 عرب نزد ویش میآمدند و میگویند که این عرب مهمان را
 عظیم دست میدارد و خدمت پسندیده نه تجاوز نکند
 و او را غلامیست که چند روزی که بندش کرده و
 گفت که خواهم شترت بخرم شفاعت کنی چون عرب طعام

۱۰۳

عجبا للمحب کیف بنام کل نوم علی
 الحب الحرام و ترم او این شتر از یک شتر باشد
 روزی را پنج رسیده چون بدین فارسید میگفت باز کرد
 ترم کرده در حال آن شتران درین موضع جان
 بداده اند و آن یک که مانده بود جهت شتران شتران
 جهت خاطر آنها اول از آدم و از سر آدم در گذشتیم
 چون عارف سمع در حیوان باشد است که جان عزیزین
 میکنند اگر در انسان هم حاضر واقع گردد که بی اختیار روضی
 و حرکت آید و عجب باشد هر چند مجلس گرم گشت و سمع
 در گرفته اگر تمام آداب و شرایط سمع که حضرت در
 رسایل خود ذکر فرموده اگر مفصل ایراد میکرد بتطویل
 میکند و مقصود اصناف میشود بر کرا و اعیان و میل
 استماع است رسایل شیخ را مطالعته نماید تا
 اول تشنگی تمام حاصل شود حالها جانان بختی

مقصود

مقصود کشیده میگویم که چون این حکایت ملازم طایع سلیم
 بود چه الزام را در عنقوار حوله جفا افند و دانی این
 اینصورت نموده و میخاید بد جبار جوانان که بیشتر بر کار
 این کار پیش آمد و مر آید و آشفته جوان دنیا گشته و
 میگردد و رو بگو و میان نهاده و مر نهاده و خوانده
 میخواند **نیت** مبالغه بگو آن عزال رعنا که سر بگو
 سپایان نه داده مار و از بچه صبر و ناتوان خود و بهر جی
 سنگد از چنان گفته سلطان الماخرین مر سر اند **نیت**
 هر چند نه دایان سنگدل جوان را با طاف و مهر این
 پیران توان را نماند پندار که شما را و ترا این حال پیش
 آمده بلکه بسی از اصحاب طریقت و از باب حقیقت را
 که بر ارض بر قدم درین راه نهاده این صورت در داده
 و گشتار گشته و گمان بزرگ این شیوه جوانان فاضل
 بوده بلکه بسی از پیران عاقل کامل این امر واقع شده

چنانچه شیخ فرمود عطار در شان شیخ او حد صفت
 فرموده عاشق را چه جوان چه پیر مرد عشق بر هر دل
 که زد تا بتر کرد و طایفه که ازین دوق پیافیند و آثار
 رواج محبت بمشام شان راه نیافته و انوار فراق
 مودت بر دل شان نفاخته تشنگان باده فراق و
 مشتاقان را وید اشتیاقی را با بود که قویج و تنو
 نمایند و لاله بمقصود نبرده و در لطف و عجب و شتاب
 و از عجب آفرید که خود و نهایی آلود کرد و محمود از
 حال ندارد در دمنان پیر و از خون نوردن مستمند
 بی بهر با او بگو **نیت** آلوده دلا حال دل را چه دانست
 خون نوردن عشق بگر و نه چه دانه بر کز غلیظه و کیف
 بار تو نارس از در کرسنه افکار چه از این نوم غرق
 از غم عشق و مودت شوقی جو غم کشیده و از در غم نام محبت
 نوق بخشیده قدر این مستحق و استند چنانچه سلطان الماخرین

میرزا

در بکر فرمود در آثار آن باینفرموده **نیت** بهر عشق
 زمین است پیران ذوق این مرشداست که تا بخت
 بنابرین معنی اگر آن گروه چه شکوه را مغرور و ارشاد
 چه حال این طایفه بکسی ماند که اصلا از قوت ذایقه محروم
 یا کسی که بر کز تلخ و شور و شیرین بخشیده یا کور هرگز شکل
 قتل ندیده و تشنه بپان انتمغ و صور کفایت معلوم
 و مستعدا شکل نماند یا اگر خواهر که عین و طفل نارسیده
 لذت محاسن تقیم کز لایق فوج میت نمیشود به احوال
 ذوقیت و بهر اثر نگی **نیت** عشق آمدن بود تا موافق
 هر چند باین جمع بیدر در دل گرفتار و اظهار لانا
 و در بیشتر کز کز نشوند و در انکار و انرا افروزند
نیت و ستان چند کتم ناله ز پارس دل کس گرفتار مباد
 بگرفتار دل اگر که بر نلر دل میکی افکار یا کوشش
 بر سینه مزین نشوند دل اگر در شرح و بط این کلام

چنانچه شربت میکوشند طاهر میگردد **بیت** ترسم که عشق
 بر دل ما برده در شود این دل ز سر کمر بیاورم
 و بشو و تویج کور دلاں بی درد کمره رگشته یزدان
 هر کسی و نا کسی افتد و شیره افاق و زمان و سزانه جهان
 و جهانیان زنده مورد این بیت کرد که **بیت** حاجت
 در عاشق باز یکه سلطان زنده بود و دیگر پیران سر این عشق
 و ز زیندین پیچود هر که درین وادای عشق از سیکران افتد
 عجب که از هزار یک جان برود که له است **بیت** که عشق که
 بجای کنی نه نیست ایضا هر آنکه جان سپاردند چاره نیست
 و آنکه درین وادای بایلان قدم نهد متالم و سرگردان
 و واده و حیران گشته مشکل که از هزار یک و بیسیانند
 طریقی در راه و نازل نماید **بیت** مگو که قطع بیایان
 عشق آنست که کو بهار بلبل را یک این پایا بایست
 و کسی که بویژه وادای در محبت غوطه خورده و نکشود

او را زبرد و بخت جسد ابد و بطلان نهاسر در گرفتار
 زنده خلاص ازین دریا تصور نکرد و مکنه کبر طایفه **لا**
الله الا الله انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 خواستم که در عشق واریش و نام در حین طر بر و بر نمود و صفا
 غالب شده این رساله که کنی آن نیافتم و بیز وقت میفتم
 زنده و شب بیا بیا رسید بدین قدر اقرار **بیت** شب رفت
 و صیبت ما بیا بیا نرسید **بیت** شب را که صیبت ما بود **لا**
 الله قطعه نمودم زنده بیت در لغت مشتمل بر چهار توغ
 و توغ از مصارع اول و این بیت از آن بیرون مرآت
 که عجب **بیت** کیف نیام کل قوم علی الخ جرام
 و ترجمه آن اینست عجب عاشقی که خواب کند خواب
 بر عاشقان زنده است حرام از تو توغ مصارع ثانیه
 حاصل میشود با جماع حرف و صیبت معروف
 مطلوب که بیت اول است **بیت** سرخ مکتوب شده

والقطعة هن

عزیزیت بود قصد کوی کلک
 عمل شغل خسران زبان حرب جنک
 جماله گرایه و لا مهنه
 جهان تن سناک و تو چیت نزه
 بهانای تو نوافل سنین
 اوان وقت و الام باشد سخن
 امانت نشان و اقامه تام
 نکی پارسیاب در کاس جام
 تعمیر کرک میدان منیر قمار
 عزیز خواسته بلبل آمد هزار
 لبان کنده دان و عصایه کوه
 امد غایت و زرقن پیدی صوره
 مساحت بجای لبیدان کثیر
 سیم حوی عاشق بود باج کبی

حسب کوه رنیک و بر ماضا
 قفا حبس سونمه و خلق ما
 صبر دانن افغانست ما
 همین عهد سو کند امین استوا
 کمون زیره و لا فطو اسیا
 کسافت درستی نواپ بلا
 بلایت بملو و مجنه سپی
 هر مهری و هفیف مرک ای شپ
 فلق شام حل آمده زینهار
 خوانق روا بسته شش شهاب
 لغوت ضنبت حقی نهان
 اسد شپ و حبه سراسنجان
 نعم چار پارکب راکب سوار
 بطی کامل بعرف اسب سزار

اشج سرشته اجاز نام

کوه بخشش و ابن کو اسم نام
محاط آب بنی معان جایگاه

دیده خون بهامون سربت سراه

حکایت خامسه

عارف راز و واقف صمدان نور الولايت و زين الهدى
ار علی محمد از محمد علیه در باب حقوق والدین در کتاب
ذخیره میفرماید که قال الله تبارک و تعالی و قضی
سربک ان لا تعبدوا الا الله و بالوالدین
احسانا حضرت صمدتیت هن مشافه میفرماید
که ما خداوندیم حکم کردیم بر شما که بنده کائید غیر جناب براری
مال بنده نکنید و با پدر و پسر بنده کنید از غیر مشافه
و ملا حظت نماید که بنده حقوق والدین را بترایت که حضرت
جله جلاله و عظم نواله و عظم الشان و بر او بیانی

قریب عبودیت خود فرموده علی حکیم میفرماید قال قلت
لبنی ابر قال بامک ثم قلت لهنی قال بامک
ثم قلت لهنی قال بامک قلت ثم لهنی قال
ابیک حکم بنی عوام گفت از رسول صلی الله علیه و
و آله وسلم پرسیدم که باکره نیکو کنی گفت با مادر گفتیم
پس از آن گفت با مادر گفتیم پس از آن گفت با مادر
گفتم پس از آن گفت با مادر گفتیم پس از آن گفت با مادر چون
حقوق مادر بر مراتب راجع و زاید است چه اگر شهید
میشاق از محل عمل و حضرت و رضاع و بنیت آن بخاره
نموده از آن سبب و عانت جانب او تقدیم نمود و بنکر
ترجمه فرمود عن مالک باشد و بیعه قال بنما نحن
عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
از جاء رجل من بنی سله قال یا رسول الله
هل من ابواک یا بیهما بعد و فاقه قال

لنعم الصلوة علیهما و الاستغفار لهما
و ابعاد حد و هما و اکرام صدیقهما مالک
بنی رسول گفت من نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشستم
ما جمعی از اهل بیت که شغل بنی سله بجزرت رلت صلی الله علیه و آله
و گفت ای رسول خدا این حق را در پدر و مادر ما نهاده
از وفات یا را درم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
بلی در غیر ایشان کردن و از زنده فرستادن ایشان و وصیت
ایشان یا را آوردن و و درستان ایشان نهاده امر داشتند و
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعاء
الوالدین امر عظیم قبل ذلک یا رسول الله قال هو ان
من الابرار دعوة الوالدین لا تقطع فرمود که دعا در زنده
و مستجاب میشود از دعا بر پدر گفتند چرا رسول الله صلی الله علیه و آله
از پدر و مادر ما نهاده است و دعا بر پدر و مادر میفرمود
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الجنة یوجع

نیکی من میسر است خمس مائه عام و لا یوجد فیها
عاق و لا قاطع رحم فرمود که در بهشت لا عاقیت
که از پدر و مادر راه بور آن نشیده میشود و عاق و قاطع
رحم هرگز بر آن نشوند بعضی از پدر و مادر راه از بهشت
ورایند و فی الجنان الله تبارک و تعالی و اوجی الح
موسسه یا موسسه من بوالدیه و عقی کتبه
بار و من بوی و عقی والدیه کتبه عا قایغی
بر که زمان پدر و مادر سرد و با من عاق یا بر من اولاد
فرمان فرمود که هر با پدر و مادر که محبت امرام کسر بفرماید
گفتند از ملک بفرماید اولاد از سلطنت عزل کردند
چون یعقوب علی بنی و علیه السلام آمد یوسف فرمود
که محبت او قیام کند اهل ملک کند نشد و گفت که درین
بر فرمودت من ملک یوسف علیه السلام برخواست و فرمود

وحي فرمود که در پند گشت مصلحت ملک فایده است بدر
 نداشتن بخت و جلال ماکه بعد ازین پنج پند از پند
 پند نیاوریم منقول است که از بلاد ران او با وجود
 آن آنکه از ایشان در وجه آمد انبیا از نسل ایشان
 مبعوث شدند و از نوح علیه السلام با وجود صدفی
 و عصمت چون در خدمت پدر تضرع کرد و پند پند از نسل
 او مبعوث شد آنچه در حقوق والدین وارد است
 اگر تمام ابرو میکرد و بطول میکشد عنان سخن بصورت
 مقصود کشیده میگویم که چون این رساله نیز از شریف
 اکابر و اشرف رسل امید که بنظر قبول مشرف
 گردد انشاء الله تعالی و بخت که او را در مقام و احفاد که در آن
 و نوشتن آن ترغیب کند خواست که ایشان هم قدر حقوق
 ابا و اجداد فخر ندانند و بقدر وسع و طاقت بحاجت
 خدمت ایشان قیام نمایند و قطره از دهان نظم نبرد
 مولی

من پنج چهار تو شش که از این پنج هر قس از اول تا آخر این مصل
 میشود که آن الله تبارک و تعالی او را به موسی من
 بر والدیه و عقیقه کتبه عاقا و حسب المهور
 روز مظهر بلال بر فرزندش نذر نام مقصود بسبب است معلوم

القطعه هك

این ناله الکن که کاهل زبان
 منی از منزل آمده مکان
 المرد و عینی بود دست راست
 بردن آن تکرک و بری چون
 لاله در وسط سطح میان
 وای چون وقتی نیرا کوه دان
 هجا میسبان یسوی شیر
 لدی نزد من خون و عابا کین
 شبد تغیر بود لین نزم

یهودی جهود و فوی پشت گرم
 ارم باغ عادات ها یعنی این
 وعید ترس و ال عهد غبر از من
 کواکب ستاره لسان چه زبان
 قنات کاسری و دیدن نشان
 تعال پیا له تقلد هم مرز
 یکی واحد و هم غم و بعله زند
 الحاسما و همها جا
 بتاعچه دوری کتب نسخها
 میود خواب با او بود پیشه بق
 ظهور دیری تهیه شوق
 اوای مدوت مورامک دان
 رصد دانش و عاجله آن جهلا
 حیا خرم و سید سر مهتران

ادامل ز نمان قافله کاروان

باب چهارم در مقطعات

باب چهارم در مقطعات لغت مصدر لجا یا ت مرویه
 از مشایخ که هر یک از آنها مشغول بر فواید و احادیث
 و ابیات که بطریق ادخال و تفسیر درین مقطعات درج
 شده و آن که قصه است **قصه** در کتاب ذریع و مظهر است
 که یکی از اکابر هر روز بدار مرض و دیوان سپاست
 و مقارن حضرتی سر این از او پرسیدند فرمود که
 بدار مرض میروم و مشامده انواع بلا میگویم تا نفس
 من قدر صحت و عافیت بداند و بدیوان سپاست میروم
 انواع عذاب اصحاب جنایات می بینم تا نفس من
 نعمت امنیت بداند و بمقابر میروم تا از روح پر فتوح
 اکابر استعانت جویم که اذات خیریه الامور
 فاستعینوا من اهل القبور و در احوال مو



تا مل میکنم که دوستی چیز نرزد ایشان را بیکروز بدینا
 باز فرستد تا عاهی تدارک معصیت کند و مطیع در عبادت
 افزاید و روز قیامت که روز جزا و تقاین است مطیع
 و عاهی مغبون سیلاب حسرت و مفتون دریا بر حسرت خواهد
 بود و عاهی بدرد مرنا که چرا عمل صالح نکند و مطیع دست
 تا سب به نمان میباید که پیشتر ازین توانا و خدایم چلا
 عمل پیشتر نکند و مطیع آب حسرت از دیده دریا در که خود را
 که از در جات عالیات سافیات غروم گردانید و عاهی
 در عذاب گرفتار بر سر مرز و در که چلا با لای رسوا تر برد
 نودا لایندم منقول است که سیم بن هشتم که اکابر تابعین
 بود با کمال عابدی که اول بود در خانه خود کور کشته بود
 بر روز غلی بر گردن نهاد و پلا سر بر شید و در آن
 کور و شر و ساعی هبوط بر زمین نهاد و گفتی آله این
 بمانگور است که مالا وعده فرموده بود را کنهن بیکروز ملا

باز کرداد



الابا شد دخت مویچه راه
 تبر فاس و تعین و قبه و را
 و اید او از من از اهل اصحاب
 الحاق قبل پیش و رد احباب
قصه ثانی
 در کتاب دفره در باب عدل و فضیلت آن آورده که یکبار
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از غنیمت قسمت میکرد
 یکبار از عذاب بر خاست و گفت این قسمت که رضای
 حق در آن نیست رسول صلی الله علیه و آله بشنید و خوا
 سببش از غضب سرخ گشت و فرمود که رحمت خدا
 بر برادران من موسی با که اول پیش ازین بر جای نژ
 و او بران مرکب و صبا به کفشد که ما کتا نقد
 ایما الجبل ایمانا اذا لم یصبر علی الاک
 هر که بر ایندا خلق صبر نمیکرد ایمان اولایا را نرزدیم

و چون بر ائمه علیهم السلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بر حکام اخلاق طریقی یکبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 از جمیع حکام اخلاق سوال فرمود صلوات
 قطعک و اعط ائمن حرمک و اعف عن
 ظلمک فرمود که اصول حکام اخلاق آنست که هر که
 از تو برد تو در و سپوند و هر که ترا از غیر خود محروم کرد
 تو بر و عطا کن و هر که بر تو ظلم کند اولی بخواهی عفو
 را سزا این ضعیف است پست در لغت نقل نموده و اصول
 حکام در وی درج کرد و جهت سهولت استخراج حروف
 مطلوب بر سر خط مکتوب شد **القطعة هـ**
 صلک سخنی و منون مرک بود قط کتا
 عک اصل اعط بختا و عقابست
 منقصه عیب حوج شکی مکوف چه کور
 و اشمه ماشط عقد دلیر دلییر چه دور

عمد دان زندگی و هست نظافت پاک
لهم از به چه کی داغ و بلای نمانی

قصه ثالثه

در کتاب ذخیره مسطور است که روزی شیخ نو النون
مهر بر کنار رود و وضو میاشت دید که از آن صحنه
دویده می آید چون کنار آب رسید استاده صفدی
سوار شد و از آب گذشت و فرود آمد و روانه شد
تجرب کرد و گفت این حال بی سر نیست شیخ از آب بگذشت
و قطره بر مردم کماشت کردند میوه و شیخ در عقب
میرفت تا بیار در خضر رسید جوانی را دید در باران
درخت خفته و مار از طرف می آید و قصد بپاشی این
جوان دارد ماله از انظار نزدیک رسید و مردم از انظار
رسید و در زیر باران و او را بپاشی کرد و مردم باز گشت
و بر کنار آب آمد و آن صفدی بیرون آمد و مردم بر پشت

اول

او غدا و از آب بگذشت شیخ با خود گفت که این جوان از اولیای
حق است باز گشت و به نزدیکی جوان آمد و بانی دید دست
افشاده و را برادر از او می آید شیخ را تعجب زیاده شد و از آن
شنید که ای ذالنون چه بقیه کن از بذر که حفظ ما ز غایت
انقیاد ابرو و معصوم کند پس انقیاد و مجار و عاصیان را
که رعایت کند و اگر سلاب غفوا و اسلخ انام نیره روزگار
اشاره شود که شود و اگر در باری رحمت ماسر کشکان باد
به ضلالت در دست کشیده که گیرد و اگر سحر کرم ما خالفا را
بسال نوبت نیارد که در دست شیخ و وقت خست گشت
و آن جوان میگفت و این را بهر شیخ اندر باجی آن خفته که
درست بکشد جان است دوست و خفته که مشرب با سبب
است و خوابت چگونه آمدت از شوق آن کریم هکشی
رحمت و عنایت پیش از کمان است چون جوان بیدار شد
شیخ را دید بچل بند و گفت این بزرگوار چه جانش است

آیه وای نشان دار سران هر کوه
شوق مشتاق شدن آن زمان خواجه کوه
دریم آهومی کش و هر چه زهدان

توت فرصاد غنا سخی و افت یرقان
تا الحی که پیشه و ریخت چه کمان
شمع میثنوی تیه بیابان میدان

باب چهارم در الفاظ

در الفاظ مترادف که بعد از استقرار این مناسبت و کثیر الاستعمال
یا فاعل نظم نموده و قطره در مفرد افعال و او امر و قطع بی
بیتی در لغت و استخراج حروف الیه و هویت در استخراج
حروف بسمه و اخلاص و میزان آنها بحدی که منزه که حسب
الاملا ده با تمام رسید **الملاذف**

ضیغم و لیث و هنر و حوادث دلهاش بشیر
حید و حد و جنب و جانب حاشیه چینی کنار

شیخ قصه حال بگفت جوان نوه زده جامه بپا کرد و
بکریست و رویه با بان نهاد و با قرع مطاعت مشول
گشت چون این حکایت موافق افکار قطره بگفت بپای
گفت نظم نمود و این حکایت را در آن درج کرد و حروف
جهت سهولت سبخر نوشته شد

والقطعة منه

این کو خفیه نهان دان و تهنگ تنیدی
کمل نزدیک به پیری و ولی و کسالت
حافظی هست نکهاتی و جان دیو پیری
شع نه مانده تمه و بلل چیت تری
مست سکران غبی کول بود غافل
اشیان دگر و شیمه پیچ یاس چه غم
بان ظاهر شد و تعریف تعالی سه خوا
امتحان تجربه خدا گونه تشنیم شراب

مست
ایده

ایم و اغیر و جذوا بتره و امر حیه جان
افق و ثعبان اسود و اشجع و ابن است مار
ناصر و عون و رفیق و صاحب و غنیل
و د و صبح و خوار و جیب و عظم یار
ازل و باس و بوج و جهد و راهیه ^{لثیم}
دایم و خطیب و امروار و ب و خط کار
اوس و اعیس و ذی و سر جان و داله سید
غیر و تق و هبا و قتر و هیچ غبار
ذوق و خیل و قیام و محشر و فرقه کروه
می و حقیق و قرقف و صها و ماست عفا
و غر و دیم و و ترویل و دمنه و حقله ^{حسد}
ضغ و ضفت و دجل و غین و احنه غل کین شما
ایضا فی المصادفه
منه و متهاج و سرب و سمت و دریا ست ^ط

دیع و دیر و حده و شرع طریق و مور راه
شارق سمن و کا و یوج و بیضا اقباب
عسکر و حین و حیس و جند و سربیه سپاه
محسب و عقیان و عین و سام و تبر و نصر
اب عتب و خلد و دند و کلا بارض کیه
او هم و عقد و ثاق و قید و حبس و نکال جان
اسود سوره احمد و اخمر و اکف سپاه
جذ و کز و دوحه و خریوم اس اسلوب اصل
بدی جفر و حب پیر است و رکی و اینر جا
سرد و سربال دلاس لامه و یلبه زره
قهرمان سلطان ملک قیل و جم و دخان پاد ^{شاه}
نهی و لب و ذکا و فطنه و حراست عقل
شان حشمت رفعت و عرض و علو و رتبه
ایضا فی المصادفه

یمر و لجه و مجر دماست دریا
تراب و رغام و ثری خاک طین کل
بود سارق و خارق طیل زرد
^{شیر} و نظیر و موافق مما مثل
و باب و سیاح و ابو
حذاء و ازا و موازی مقابل بل
بسات و سته سته نوم است خواب
سرب و صا و جان بال دل
حجر جلد و صخر و حلو و سنگ
مکان و مقام و معانست متر
مسیح ملوع
داخل درون فهاد و خارج بیرون بیت کمان
جوف اندرون لادری و کزان عاجز و چون
ملک شوی و لوا کر خایم ره چینه سپر

خالی تهی و الدیدر غی و عالم جهان
سختی تعب بازی لغب جستن طلب علقه
کلفت کرب شادی طرب محنت و صب ساعی
سرکش ای منطق کمر ناکسی دنی ^{الامکن}
لا غرضی عالی بر تازه تری جاری روا
اتم شما ناله این یلق قبا غیرا زمین
کویه بکا التجرین مسکین کما ایه ^{شاه}
قطعه فی الافعال والاوامر
قال کفت قل بکوشیمه خلق خالصه خوی
اعطایمیش و صه مکو قال مقال کفت
ذاق چشید ذق لچش و جوجه بکیش
خمس سته پنج و شش قصر و غزل شش
خان رسید و جین زمان ادع بخوان دیمان
خلق مظنه دان کما فتنس چو فتنس جبت ^{جو}

راح بشد خدم ره بخ صلال کما هی ۵
 ۵ ملا پری خلی تهی قم و فهام رفت و دو
 جی بی جی غلخت هست سر میرسد تحت ۵
 ۵ امتعه و متاع رفت دق و دقاق گفت

فیه استخراج الحروف

ازین بیت لغتی تمام حروف استخراج میکرد و طریق استخراج
 آنکه بنیم حروف مطلوب در کدام مصراع است از مصراع که
 بر سر مکتوب کنه اگر در اول باشد یکی گیریم و در مصراع دوم
 و در مصراع چهارم و در مصراع هفتم و در مصراع نهم و اگر در
 هر پنج یابد در سه یا چهار مثلا اعدادی که جهت ایشان مقرر
 شده اند جمع کنیم و از اول بگیریم گرفته بنماییم هر حرف که
 رسد آن مطلوب باشد و ازین سه بیت این ضابطه
 مفهوم میکند **فیه استخراج الحروف** اوایل که درین ابیات است
 زاول بکر از ۴۰ و از ثانی چهار از ۴۰ و از سیم آن هشت و از

از فانی

از فاسر از اول بگیرد و این را بنمایم ایا که
 بود و در مصراع آنست این قاعده را بکر از اول مکتوب کنیم
 جنم کاس و کظم و شد و جسته قطف
 قطع جام و کسر و فرق و ذات و بار
 توب ظبی و ضلک و زوج و ست و قبی
 طبع اهو تنک و شوشش نکسار
 نور دهن و غلر و دست و اشغل
 کاور و غن کین باطل راه کار
 غین و خیط و سم و ضل و خط ذلیل
 ابر و رشته زهر خنده نجش خوار
 ضحک و ظفر و ثرث و شرع و مقرب
 کین ناخن و ثرث دین باز د خا ر
 این دو بیت لغتی در استخراج حروف بسیار و اخلاص است
 و طریق استخراج آنست که بنیم حروف مطلوب

در کدام مصراع است ازین مصراع از بعد اگر در
 اولست یکی گیریم و در دوم و در سیم چهار و در چهارم
 هفت و اگر در مصراع پنج یا سه یا چهار عددی که جهت
 ایشان مقرر است جمع کنیم بعد از آن از اول میزان بشماریم
 هر حرفی که بر سر آن حرف مطلوب خواهد بود و میزان این آ
 قل هو رب محمد حین کاف

کسر دقتی صرف کردش دلیعه
 حلیه هیات نجش حصه لیشفه
 نار آتش ضوع و روشن صاف پاک
 حفر دانی جدائی انفکاک

باب هشتم

در ذکر عوامل لغوی و قیاسی و معنوی و
 بیان انواع ایشان از افعال و احوال و حروف و ذکر
 اعداد و یک و کیفیت عمل ایشان و ابراد مستلزمند

از فانی

تأملیم در ذکر بعضی از مسائل لغوی مقدار که
 تقویم از او معلوم گردد و در حساب حمل ۵
در حجتا جمل

الف یک باد و سه جیم است و دال آمد چها
 پنج ها و او و شش ز هفت باشد هشت خا
 طنه یاد بود کافست پست و لام سی
 میم چلنون پنجه و سین شصت و عین هفت
 فامود هشتاد صاد قاف صد دان مراد ویت
 شین سصد چار تا پانصد تا دان خا
 ششصد و نال هفصد صد هشتصد دان
 نهصد غین دان هزار و ضبط کن این جمله را
 باقی اعداد حاصل کرد از ترکیب شان
 پشرا پیش آورد کم را در آورد در قفا
 هیچ کج پست و سه لب سی و دو و پنجا و پنج

قند صد و پنجاه است بر دار و پیا
چون گذشت از الف قدر الف پیش از مثال
نه هزار و نه صد و پنجاه و يك طغنا
ایضا هست ^{ایضا} ا ح ا د از یکی تا نه
عشرات از ده است تا بیست
همچنین نه شمار عقد مائ
اول و آخر صد آخرش نه صد
با نه عقد الف باشد نه
بهین نه مدار عقد عدد
در مویکله ه هست در ایحد
بو شماریم نکته نکات
زلف تا بیاید ا ح ا د
حرف یا تا بصاد از عشرات
قاف تا حرف ظا مائ بود

غین

غین بود از الف پیش از شمات ^{در وقت}
ایام قسسی که کرده اند اهل نجوم
هر شبانه مرو را به بیست چها
هر یک ساعتی و هر ساعت
ز دقیقه دوی ز روی شمار ^{خرداد}
ماه فروردین ماه اردی بهشت
موسم فصل و بیست خرم این هر سه ماه
نیم مر د است دوسه یورمه است از فصل ^{صیف}
غایت خشکی درین فصلست و گرمی هوا
مهر و ابان ماه اذر باشد از فصل یقی
ماه دین بهمن ماه اسفند از فصل شتا
علامت ایام شهور
اول ماه الف باد و چیم
چارمین دال بدین نوع بود تا بدیم

یا الف یازدهم بیت و یکم کاف ^{ست} لام سی کاف و کراط بود
چنین که علامت قواچ کلمه خواه باشد عرب یا که بود از نیم
عدد سیارات و علامت آن بیعت کواکب
دلو با جدی خانه حلت قوس با جوت مشتری راوان
حمل عقرب از برج خادش را اسد میدان
پس ازین حال زهره را کویم فاذ زهره نور با میزان
بست جوزا و سنبله از تیر مقرر مقام دان سرطان
بعد ازین من و باقی کویم تا شود پیش خلق جمل عیان
و بالکواکب
مرزله فاذ شمس و قمر و یخ و دبال فاذ اودیم و دیشک و باله ^{شان}
تیر و ماخ و بال از خانه های مشرقی مشتری را لم و بال از خانه های مشرقی
فاذ برج از زهره و باک بعکس جمل را کردم پان تا ماند ازین ^{در باب}
شرف کواکب
شرف ماه برج نور بود شرف تیر برج سنبله دان

زهره

شرف زهره است اندر جوت شرف شمس در حمل میدان
ست برج را شرف در جدی مشتری را شرف بود سرطان
چونکه معلوم گشت برج شرف پس بهبوط است مقابلان
علامت انظار و غیره
ط بهبوط نظر شاطل استقبال ^{زهار} ریح تریح و طلوع و اجتماع
نارقان تدریس سه ثلث نق انرا کید بدب با دنیب یا رسائی
خ شرف مایه و با بططحه و ان حقیض
استقامت مت حوجت عت کار مدان ^{مجاز} یل رتوبل است اینها از
شهور رومیه
خ شمس و لام و لا هر کانون شهاب که گوی کطلالات ^{زهار}
بود نیکانی و لا ایاز است میزان سر نوز و آب لادار
بود ایلول و بکری و بنیان برار ضبط اینها یاد میدار
باب هشتم قوا و درج از تضعیف و تقیید و جمع
و تقریف و ضرب و قسم و غنی اینها **قاعد** تضعیف

عدد یک را که میگویند تصغیف صورت آن بعینه باشد
بعد از آن یک یک مضاعف شود و زمین گیر اول این کار
بعد تصغیف اگر چه در هر مرتبه بنده قرار
ورده است باز داده برده یک عدد میزد تصغیف
یک یک در هر کار که باشد صف تو را و از احوال خود بگذارد
پنجین تا عمل تمام شود این قواعد عامه را بکار

قاعده شصت و شصت

عدد یک را که میگویند تصغیف اول صورتش یک تعیین
پس از آن از یک تا یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
این روش نیست کرد و نیز از آن به برین
وجود فیه بهر یک و پنج دایده نصف تعیین
تا سر تو بر تبه احوال این عمل باید نمود چنین
و در آن است صورت و رقم مضاعف باید کرد این
بعد نصف صحیح اگر باشد عدد یک و ده بنده تعیین

در بنده صحیح بود و صف و عدد یک ده است تعیین
جمع اعداد چون بخای کرد جمعی را نویس بر یک جا
کر برابر و در مات کل پس از احوال ابتدا بنده
انگهی صحیح کن که احوال بنده تا کجا رسید کجا
بر چاره زده زده اند بنده تا کجا و برده نکست
بر بارش قرائت کایکات عشرت و عمل تمام نما
پنجین تا عمل تمام شود جمع میکن تمامی اینها
هر یک کاندری بود صفی صفی حال خود نمای رتا

قاعده شصت و شصت

عدد را از عدد چون نمای رقم کن در هر اول بجای
بنده منقوص من اول پس بنده منقوص را در تحت او
رقمها از آن نه از یک تا که باشد بنده خود برابر
پس آنکه از یک تا شش باشد مرا و از نظیر خود جدا کن
اگر چیزی باشد از نظیرش همان باقی رقم نماید برین

و اگر خود نظیر او است کمتر یکی را از یک تا او پاور
یکی را از آن ده بودت بدینجا از آن ده که نمای انگه این
بجز با نظیر آن باقی ده یکی را از ده بخش میرو برین
و اگر از یک ساری نیست او را پاور از میان او یکی را
بنده نه از آن صدر برایش یکی که ده بود اینجا پایش
بدان دستور کم کن از آن ده مده از دست تو زمینهای
تعیین اعمال باید تا همین کرد عملها را همه چنین کرد
بدین دستور میکن تا به احوال بر این اعمال نه بنده پشاد

قاعده ضرب احوال

بین تو بر فضل مضاعف برده برابر یکی ده را نگهدار
یکی که فضل ده پریشا بهم زن بروی او را یکی که

قاعده ضرب عشرت در عشرت

عقد عشرت را بهم زن و آنکه از آن یکی تو صد بار
از هر وضوح یک مثل کویم که روشن است این کار

پناه به بیت و پنج در ده باشد ده هزار انکار

قاعده ضرب عشرت در ده

عقد عشرت و عقدت و رقم زن و هر یک از آنها
یکبار از یک لم و پیش تا سود کنونی ز با آنها
احاد الوف پنجین است مان تا کنی خطا کما خطا

قاعده ضرب عشرت الوف در عشرت

عشرت و الوف در عشرت چه کنی ضرب حاصلش بشمار
هر چه حاصل شود از آنجا هر یکی صد هزار می انگار
عقد مات در الوف دیگر هر یکی صد هزار می انگار

قاعده ضرب مات در مات

عقد مات چون در ده در ده هر چه حاصل شود در ده
هر یکی ده هزار کبر تمام از سر صدق این سخن در ده

قاعده بطریق شبه

هر خواهر که در ده ضرب احوال رقم کن در ده اول بنده



یحییٰ ز چشمش آنکه فدای آنکه جبرید
 واقع رخ و قمر و النجم و در سحران
 طور آنکه ذاریق با جرات و فتح
 سوره فی الزلزله و الحاق شیه و دستان
 زلف و زوای کجده کون ^{معدن}
 سوره الزاب کجده سوره افراسیاب
 سوره فرقان نور و مؤمنون چ ^{نیا}
 سوره الحجر ابراهیم و رد و یوسف
 سوره انفاس آنکه نایده بسا ^{نسا}
 هر هرا و اندر هرا وین ^{نسا}
 واقع رخ و قمر و النجم و در سحران
 سوره فی الزلزله و الحاق شیه و دستان
 سوره الزاب کجده سوره افراسیاب
 سوره فرقان نور و مؤمنون چ ^{نیا}
 سوره الحجر ابراهیم و رد و یوسف
 سوره انفاس آنکه نایده بسا ^{نسا}
 هر هرا و اندر هرا وین ^{نسا}

سوال مسمى بحیره الفقها

در زمان سرور مرا فرستم از بهر ملوک
تا خود یکدم دلم از غمت دریا
عورت و دیم نشسته در میان بهشت
هر زمان ما هر یک که در غمت بودی
کفتمش با تو و از دل من
باجبین ناخودمان بلند می
گفتم تا خود پیغمبر بهشت از یک
کرده یکماد را از این غمت ماری
و برادر و برادرزاده که دادا من
و آن دیگر من و دیگر من بود چون

پنجین مشکل ما پیش آمد و ناچار هر کس می تواند این را از جوانی بر روی

جواب

عادر این کبر بود دراصلی
نیزه را و باخ از نیکو بیری
عورت خرد او را داشت انور
دختر دیگر برادر نیکو به مادی
محمد از بهر انور از نیکو
و پس آمد از این چو کار بر کتری
باز از بهر برادر فرست بعد از آن
و برادر زاده پیدا کرد و او بگری
چونکه زوم شد بدانشخ دیگر او را
در وجه آمد از این و بر چرخ
فرست عورت دیگر و دخترش و آن
پیشانی کرد که را مقصد فتح برار
این و البعد ان سوال را و بگوید
در بحار و فضل و خود مکر دانستی

سوال

کوشواره داشتیم از لعل و روایت بود یکتا فل چون کردند وزن کو
قیمتش کردند مرغان زر مرغی لعل شفا بسر لولو بچه از
بشد از صیغه و پست دنیا من درین داده سکه ایران ندم فی
که صاحب زاده مراسم دیوان خود قیمت او را هر یک از اینها

خنجر اصل کور اینکد ز من میطلهر
 مدد هفت در ایام لوزب نمای
 قلمر غنچه دگر این خنجر شد
 ثالث او غم و انکا شینای
 سیم او بر علامت امیر باقی
 غم بر کعبه ای بدر احیم قتی
 میر کعبه وی عشر معین قتی
 مطلب جملہ زنجی و مفتی جلی
 حاصلت خنجر نہ کس بودی نجی
 شخی در ملک نصف و یلستای
 غم بر کعبه ای بدر احیم قتی
 میر کعبه وی عشر معین قتی

لمست بيان فلوات

حجم کانکر با باند مستوی
 وزن ایشان مختلف دانند
 وزن دیگر میشود پستک و بجان
 سرب نصف و ربع خمس و دو آن
 و وزن آهن دان و غرضی از اینها
 وزن مس خمس است ربع خمس
 و وزن زینج نصف و خمس و عشر
 هر که اینها را بداند آنرا بداند

کمال عدد

جواب

لولا ثلث من متقا بوزن قیاس
سیرده دنیا و صف و ریب دنیا
لولا سیرس و شن متقا بوزن قیاس
بیخ دنیا است از ریب دیگر دنیا
وزن زر یک دراناکو وین قیاس اوانی
است یک دنیا کردم جمله دنیا
سوال آخر

سوال آخری

صیغه ارزشناکرده دنیارداری آن قیمت اوزان و بریکه چون بد برای کاخکار

جواب

اعلانی لولو ضعف و بدو و ناز
مجلس را کردم بیان چون در مکنون
کوشش دار

بیان مخارج کسور و شتعه

کند و ظاهر بدان آن عدد در
 کاید از در کور شده صحیح
 ز دریا نام سال در هفت
 عین و ظاهر و کاف گشت در
 زین عدد میتوان و نام بگفت
 که بود ظاهر و نام نای فصیح
 صفتی و فزید خضر
 کل شئی من المیع مایع
 اصل کسور شده و کسور او

سوال ۱

جواب

سوال

است و فی درویدها بر این

اوزمام فضل را از جمله بر

سوال آخری

جمله بکشدند مالی پر شود حوض الجواب

جواب

میکنند آنها را پر ریح از روض را
از سر تحقیق نه از روض و روض را کاملاً
تس و روض از صف و ضعف را و طرد عظیم
ضعف هر کفم این را خوشتر از روض است

طریقہ برد رشتی شطرنج

اگر خواهر که برداری تو شرط بچ

سپاه و بازمانده ایستاد یار

بترینی که مفهوم است می بین

بدشوری که میگویند بر دار

تمت الكتب بعون الملك الوهاب تمامه بتاريخ

جمعه پیتیم شهر رجب الثاني سنة ۱۱۲۳ هـ

بنام خویش کردم ختم پایان

الشرعاقبت محمود کرد و ان

مجلس

(Faint handwritten notes at the bottom)

...

1914

10/10/10

از این کتاب که در این کتابخانه است
 در این کتابخانه است
 و این کتابخانه است
 و این کتابخانه است

این کتاب در این کتابخانه است
 و این کتابخانه است
 و این کتابخانه است

این کتاب در این کتابخانه است
 و این کتابخانه است
 و این کتابخانه است

این کتاب در این کتابخانه است
 و این کتابخانه است
 و این کتابخانه است



خطی

۶